

روح توحید:

نفی عبودیت غیر خدا

۱۲ رمضان المبارک ۱۳۹۴

یکشنبه ۱۳۵۳/۷/۷



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن
متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با
صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَفَغَيْرَ اللَّهِ
أَبْتَعِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ
بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۱۰﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

سوره مبارکه انعام

۱۱۰



هرچه فکر می کنیم، از توحید به این آسانی نمی شود رد شد. اولاً، پایه اعتقادی ست. ثانیاً، اصل مهم عملی فردی و اجتماعی ست. ثالثاً، ملت مسلمان موحد، از آن خیلی کم چیزی می دانند، بلکه می شود گفت چیزی نمی دانند. اگرچه که در مکتب خانه ها هم به بچه ها می آموزند که خدا یکی ست و دو نیست، ولیکن غالباً موحدین از شناخت وجهه های گوناگون توحید تا سنین نزدیک به رحلت از این جهان هم، چیزی درست نمی دانند. بنابراین مسئله ای با این اهمیت و با این اطلاع کمی که مردم ما از آن دارند، جا دارد اگر انسان درباره اش بیشتر صحبت کند.

اتفاقاً آیات قرآن هم به فراخور همین اهمیت، در موارد زیادی، با لحن های گوناگونی درباره توحید سخن گفته. و من اگر چنانچه تا چند روز دیگر هم صحبت کنم درباره این اصل مهم اعتقادی و عملی، می توان از آیات کریمه قرآن، شواهدی، آیتی، نمونه هایی آورد برای روشن شدن مطلب مورد نظرمان. حالا اینی که امروز می خوانیم، باز توجه به یک نقطه تازه ای از توحید دارد که دیروز هم به آن اشاره ای رفت، امروز مشروح تر مورد سخن قرار می گیرد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَعِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۱۰﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۴﴾ وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنِ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ^۱ و پس از چند آیه، که البته این آیات را اینجا ترجمه کردیم^۲ و در آخر شرح خواهیم داد مختصراً، «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»^۳. خلاصه مطلب در زمینه نقطه نظر امروز ما، این است که یک وقت کسی را عبادت می‌کنند، به این صورت که او را مقدس و دارای نیروهای مافوق عالم طبیعت می‌دانند؛ مثل اینکه بت‌هایی را یا قدیسی^۴ را در طول تاریخ، مردمی عبادت می‌کرده‌اند. از عبادت آنچه که ابتدائاً به نظر می‌رسد، همین است. عبادت خدا را هم که می‌گوییم واجب است، به نظر ما همین تقدیس و همین حالت بزرگداشتِ روحی و قلبی می‌آید. مثل اینکه مسیحی‌ها برای مسیح علیه السلام یا برای مادر پاک و پاکیزه‌اش مریم صلوات الله علیها یک نوع قداستی قائل هستند، درمقابل مجسمه پنداری مسیح یا مریم زانو می‌زنند، گریه می‌کنند، او را عبادت می‌کنند، این یک مفهوم رایج همگانی از عبادت. غیر از این مفهوم، یک معنای دیگر، یا بگویید یک گوشه دیگر از همین مفهوم وجود دارد که آن را هم عبادت می‌شود گفت، و در قرآن عبادت به این معنا استعمال شده است. اگر کسی به این صورت دوم هم که حالا شرحش را خواهیم داد، مورد عبادت قرار بگیرد و اگر کسانی یک موجودی را، انسانی را، به همین صورت که حالا خواهیم گفت، عبادت بکنند، این هم نوعی عبادت غیر خداست. حاصل کلام اینکه، عبادت فقط این نیست که انسان درمقابل یک موجودی، به صورت تقدیس، به صورت احترام قلبی، به صورت بالاتر دانستن، خم و راست بشود، سجده بکند، به رکوع برود، او را نیایش بکند، ستایش بکند، دست‌ها را به طرف او با خضوع دراز بکند؛ فقط این نیست عبادت. کارهای دیگری هم وجود دارد که آن را هم می‌توان گفت عبادت، و اینکه می‌گوییم می‌توان گفت، از خودمان مایه‌ای نمی‌گذاریم. (آقا!) این پرده‌ها را بکشید که توی آفتاب ننشینید. آقا! با شمایم، پرده‌ها را بکشید، چرا نشستید توی آفتاب. بدتر شد! درستش کنید. توجه بفرمایید، این یک جمله معترضه‌ای بود، این قدر نمی‌خواستیم طول و تفسیر پیدا کند. یک کار دیگر هم هست - دنباله همان حرف را دارم می‌گویم، کار سومی نیست - که آن را هم می‌گوییم عبادت؛ نه ما می‌گوییم، قرآن می‌گوید عبادت. بنابراین برای عبادت یک مفهوم

۱. سوره مبارکه انعام / آیات ۱۱۴ تا ۱۱۶

۲. به پی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

۳. سوره مبارکه انعام / آیه ۱۲۱

۴. (ق‌دس) مؤمن، پارسا

وسیع‌تری در فرهنگ قرآن وجود دارد که ما باید آن مفهوم وسیع‌تر را پیدا کنیم و اگر خواستیم عبادت خدا بکنیم و عبادت غیر خدا نکنیم؛ یعنی اگر خواستیم موحد و پیرو اصل توحید باشیم، مراقب باشیم که ندانسته عبادت نوع دوم را درمقابل غیر پروردگار عالم انجام ندهیم. یعنی همان چیزی که بیشتر موحدین عالم با اینکه به گمان خود و در ظاهر امر، درمقابل غیر خدا تقدیسی انجام نمی‌دادند، سجده نمی‌کردند درمقابل کسانی یا اشیایی غیر خدا؛ با وجود این، در عمل، در فکر، در دل، در روح، عبادت غیر خدا را می‌کرده‌اند به معنای دوم.

معنای دوم عبادت چیست؟ معنای دوم عبادت خیلی ساده است. در فارسی لغت دارد. این لغت رایج است بر سر زبان‌ها و او عبارت است از اطاعت. اطاعت هرکسی به صورت مستقل و بی‌قید و شرط، عبادت اوست. اگر کسی را، یک انسانی، یا یک جامعه انسانی، بی‌قید و شرط اطاعت بکند، فرمان او را در زندگی خود، در جسم و جان خود، در عمل خود، مُتَّبِع بشمارد، او را عبادت کرده. از کجا این حرف را می‌زنیم؟ با استناد به آیات قرآن این سخن را می‌گوییم. این قرآن است که برای ما عبادت را به اطاعت معنا می‌کند. عَدِیُّ بن حاتم طایی^۲ - پسر حاتم معروف که البته مقام خود این عَدِی، از پدرش حاتم به مراتب بالاتر و ارجمندتر است - وقتی که وارد مدینه شد، رسول اکرم این آیه را بنا کرد خواندن، به مناسبت اینکه زُنَّارِ^۳ را بر گردن او آویخته دید، «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا»^۴. معنای آیه این است که مسیحیان و یهودیان، احبار و رهبان خود را، عالمان و زاهدان خود را، و مسیح بن مریم را پروردگاران و خدایان خود گرفتند، درحالی که، خدای متعال فرمان داده بود به آنان که جز خدای واحد کسی را عبادت نکنند. این آیه وقتی به گوش عدی بن حاتم رسید، رو کرد گفت: ای پیامبر خدا، این حرف درست نیست، ما کی احبار و رهبانمان برایمان خدا و رب محسوب شدند؟ کی آنها را عبادت کردیم؟ اعتراض کرد به پیغمبر و به آیه قرآن؛ چرا؟ چون در ذهنش از عبادت همان معنایی بود که در ذهن شما الآن هست. آقا دارند عبادت می‌کنند؛ یعنی نیایش، یعنی حالتی توأم با تقدیس؛ یا قلبی ست یا قلبی و زبانی ست، یا قلبی و زبانی و بدنی ست، مثل نماز خواندن. چون عبادت

۱. (تبع) پیشوا، آنچه که به دنبال آن حرکت کنند.

۲. عدی بن حاتم فرزند حاتم طایی است که پس از پدر، ریاست قبیله را به دست گرفت. در سال نهم هجری با تأثیر از اخلاق و رفتار پیامبر مسلمان شد. وی از یاران و محبین امیرالمؤمنین بود که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و سه فرزندش را در نبرد صفین تقدیم اسلام کرد. وی در سال شصت و هفت هجری از دنیا رفت.

۳. رشته‌ای که مسیحیان به وسیله آن صلیب به گردن می‌آویختند.

۴. سوره مبارکه توبه / آیه ۳۱

را به این معنا می‌فهمید عدی بن حاتم، وقتی دید آیه قرآن می‌گوید که اینها عالمان و زاهدانشان را عبادت می‌کردند، رب و پروردگار خود انتخاب می‌کردند و برمی‌گزیدند؛ به نظرش اعتراض آمد، گفت نه؛ این حرف درست نیست. کی ما مسیحی‌ها احبار و رهبانمان را عبادت کردیم؟

پیغمبر اکرم در جواب این تصور عدی بن حاتم، پاسخ داد که بله، درمقابل آنها سجده نکردید - مُفَادِ فرمایش پیغمبر را عرض می‌کنم - لکن آنچه آنها گفتند، بی‌قید و شرط پذیرفتید؛ «وَلِكَيْمُ أَحَلَّوْا حَرَامًا وَ حَرَّمُوا حَلَالَ»^۱ حرام‌های خدا را آنها حلال وانمود کردند در نظر شما و حلال‌های خدا را حرام وانمود کردند، و شما بی‌آنکه در صدد باشید واقع مطلب را بفهمید، آنچه آنها گفتند، بی‌قید و شرط اطاعتشان کردید؛ عبادت این است، پروردگار و رب گرفتن یک موجود این است. که البته به همین مضمون از امام صادق صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه هم روایت هست، کسانی که می‌خواهند، مراجعه کنند به نورالثقلین^۲ در ذیل همین آیه.

بنابر فرهنگ قرآنی، عبادت از یک موجود غیر خدایی، می‌خواهد این موجود یک قدرت سیاسی باشد؛ می‌خواهد یک قدرت مذهبی باشد؛ می‌خواهد یک عامل درونی باشد، مثل نفس انسان، تمایلات نفسانی و شهوانی او؛ می‌خواهد یک موجودی باشد خارج از وجود انسان، اما نه یک قدرت متمرکز سیاسی یا دینی، درمقابل یک زن، درمقابل یک نفر آدمی که برای او انسان یک احترام بی‌جایی قائل است، درمقابل یک دوست؛ عبادت کردن درمقابل اینها یعنی اطاعت کردن اینها. هرکسی که اطاعت کند از کسی یا از چیزی، عبادت او را کرده است.

یک روایت در اینجا بخوانم تا معلوم بشود که این فرهنگ قرآنی در همه جای منابع اسلامی و مخصوصاً منابع شیعی گسترده است، اعم از قرآن و حدیث. روایت از امام جواد صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه است، که می‌فرماید: «مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»^۳. خیلی وسیع‌تر است دایره عبادت، نه فقط اطاعت کردن، بلکه حتی شش‌دانگ حواس را هم به یکی دادن، عبادت اوست. خب، شما خواهید گفت: پس ما حرف‌های درست را هم گوش نکنیم؟ لذا دنبال حدیث می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ» اگر آن‌کسی که سخن می‌گوید و شش‌دانگ حواس و مشاعر^۴ تو را به طرف خود جذب کرده است، از زبان خدا

۱. حدیث شماره ۳۹

۲. تفسیر روایی نورالثقلین، نوشته شیخ عبد علی بن جمعة العروسی حویزی، از علمای قرن یازدهم هجری قمری.

۳. حدیث شماره ۴۵

۴. (شعر) جمع مشعر، حواس پنج‌گانه ظاهری و حواس باطنی

سخن می‌گوید، تو درحالی که دل به او دادی، ذهن به او دادی، فکر و روحت را به او سپردی، داری عبادت خدا می‌کنی. «وَإِنْ كَانَ التَّاطُّقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» اما اگر چنانچه آن گوینده دارد از زبان شیطان سخن می‌گوید، از زبان ابلیس دارد حرف می‌زند، برخلاف منطوق و فلسفه فکر الهی دارد بحث می‌کند و حرف می‌زند، و تو مدعانه^۱ و معترفانه داری گوش می‌کنی، در همان حال مشغول عبادت و اطاعت ابلیسی؛ یعنی خود او شیطان است اصلاً. خود همانی که آن جور دارد حرف می‌زند شیطان است، نمی‌خواهد بگویم نماینده شیطان یا بلندگوی شیطان، نه؛ خود شیطان، به آن معنایی که شیطان را گفتیم، که معنای قرآنی شیطان هم همان است.

اطاعت کردن از یک موجودی که این جور باشد، حتی یک قدرت سیاسی نیست، حتی یک قدرت مذهبی نیست، اطاعت بی قید و شرط از او، عبارت است از عبادت او؛ و اگر کسی بخواهد فقط خدا را عبادت کند و عبادت غیر خدا نکرده باشد؛ یعنی موحد باشد، یکتاپرست، یکتاگرا باشد، بایستی که اطاعت مطلق خود را هم مخصوص کند به پروردگار جهانیان، به خدای بزرگ. از جمله چیزهایی که اگر پیروی‌اش کردی، عبادت آن را کردی، قانون است. از جمله چیزهایی که اگر پیروی‌اش کردی، عبادت کردی، نظم اجتماعی است. از جمله چیزهایی که اگر اطاعتش کردی، عبادت کردی، سنت‌ها و آداب است. پس به کدام قانون عمل کنیم؟ آیا به قانون عمل نکنیم؟ به سنت‌ها و آداب عمل نکنیم؟ از نظامی و نظامی پیروی نکنیم؟ چرا؛ لکن سعی کن این همه خدایی باشد تا تو درحال اطاعت، درحال تبعیت، بنده خدا و مشغول عبادت خدا باشی.

ببینید چقدر افق دید انسان وسیع می‌شود. ببینید چطور قضایای تاریخ برای انسان قابل تفسیر می‌شود. انبیا که آمدند، همه با ایده توحید آمدند. در بحث مربوط به انبیا و مخصوص به نبوت، این را از روی قرآن بیان خواهیم کرد. همه انبیای عظام الهی آمدند تا مردم را موحد کنند. موحد کنند یعنی چه؟ یعنی زنجیر اطاعت غیر خدا را از دست و گردن آنها باز کنند. و خود قرآن، به این معنا تصریح می‌کند یک جا؛ «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۲ تا بار سنگین را از دوش آنان برگیرد و غل‌هایی که بر آنان بسته است، از آنان باز کند.

و توحید وقتی که با این دیدگاه نگاه می‌شود، وقتی با این نظر، شما توحید را نگاه می‌کنید، می‌بینید

۱. (ذخن) معترف، گردن نهاده

۲. سوره مبارکه اعراف / آیه ۱۵۷

یک فکری است، یک اصلی است اصلاً برای زندگی؛ مربوط به نظام اجتماعی، مربوط به جهت‌گیری انسان‌ها در همه حال، مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری است. ببین چقدر این توحید تفاوت دارد با توحید خدا یک است و دو نیست خشک بی مغز بی روح و ندانسته؛ توحید یعنی این.

حالا بنده در آیات قرآن موارد فراوانی را پیدا کردم، اگر می‌خواستیم همه آنجهایی که به طور وضوح این معنا از آن استفاده می‌شود در قرآن، ذکر بکنیم و اینجا بیاورم، لازم بود که پنج، شش ورق حداقل برای شما کاغذ فراهم کنیم. بنده دو جایش را آوردم، دو نمونه از آنجهایی که خوب به دست می‌آید که اطاعت غیر خدا، عبادت اوست و توحید خالص، روح دین، پایه دین، عبارت است از آنکه انسان، منحصرأ از خدا اطاعت بکند و از برنامه‌های خدایی و از نظام خدایی و از تشکیلات الهی. دو نمونه فقط، که این مطلب از آن استفاده می‌شود، اینجا ذکر شده و شما می‌توانید برای پیدا کردن این موضوع، با این ایده به قرآن مراجعه کنید.

به قرآن مراجعه کنید. سعی کنید با قرآن آشنا بشوید، سعی کنید محتاج این نباشید که آیه‌هایی را من بیایم برایتان معنا کنم. خودتان را به این گنج بی‌پایان و دریای بی‌کران نزدیک کنید. بنده مکرر این توصیه را کردم و هر وقتی که این توصیه را نمی‌کنم، احساس می‌کنم باری بر دوش من است. اولاً احساس وظیفه می‌کنم به شما بگویم لازم است به قرآن مراجعه کنید. این دریای عظیم، این اقیانوس بی‌ساحل، جوری است که هُوَ الْبَحْرُ مِنْ آيِ التَّوْحٰی اَتَيْتَهُ^۱؛ شعری بود این، یک مصرعی از یک شعری بود. از هر طرف که بروید یک استفاده‌ای می‌کنید. هر کسی با قرآن بنشیند و برخیزد، یک استفاده‌ای می‌کند. هر جوری، در هر سبکی، یک مایه‌ای داشته باشید که بتوانید مختصراً این زبان را بفهمید، یک بهره‌ای می‌برید و هر چه بیشتر مراجعه کنید، روشن‌تر و آگاه‌تر می‌شوید. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه با عبارتی شبیه این عبارت، در نهج البلاغه نقل شده که فرمودند: «ما جالَسَ أَحَدٌ هَذَا الْقُرْآنِ إِلَّا قَامَ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى»^۲ این کلام امیرالمؤمنین است. می‌فرماید هیچ کسی با قرآن مجالست و همنشینی نکرد، مگر آنکه چون برخاست از کنار قرآن، افزونی در او پیدا شد و کاستی؛ یک زیادی در او پیدا شد، افزایش پیدا شد، یک کاستی و کمی پیدا شد؛ «زِيَادَةٍ فِي هُدًى» آن افزونی در هدایت بود، یک مقدار راهیابی‌اش و هدایتش بیشتر شد، حتماً. «أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى» آن کوردلی، آن نابینایی روح و درک و باطن او اندکی

۱. هُوَ الْبَحْرُ مِنْ آيِ التَّوْحٰی اَتَيْتَهُ / فَلَجَّتْهُ الْمَعْرُوفُ وَ الْبُرُ سَاجِلُهُ
او دریاست از هر طرف که به سویی آیی / و امواجش نیکی و کران‌هایش احسان است.

۲. حدیث شماره ۱۴

کم شد و کاستی گرفت. جمله امیرالمؤمنین ببینید با این بیان شروع می‌شود: «ما جالساً آخذُ هذا القرآن» هیچ‌کس، عام است دیگر، نیست؟ مطلق است. این را گفتیم تذکراً، باینکه داخل پراتنز بود و حاشیه‌ای بود، برای اینکه توجه بدهم به شما، به همه برادران و خواهران.

این مطلب را چرا تذکر دادم راجع به قرآن؟ برای خاطر اینکه بدانید شما برادران و خواهران، که دام‌های فراوانی، وسایل بی‌پایانی برای دور نگه داشتن مردم از قرآن، تاکنون در طول زمان تدارک دیده شده و یکی از این بهانه‌ها و دام‌ها و وسیله‌ها که تا امروز هم هنوز هست، هنوز یک عده جاهل یا مغرض این مطلب را تکرار می‌کنند، این است که آقا! قرآن را هیچ‌کس نمی‌فهمد جز ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم، ائمه معصومین هستند که قرآن را می‌فهمند. بنده درباره این جمله فقط یک کلمه می‌توانم بگویم، همانی که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه درباره کلمه خوارج نهروان گفت، فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا باطل» این یک حرف درستی است، اما منظور گوینده، یک منظور ردیلانه و موذیانانه است. بله! ائمه هدی بر قرآن مسلطند، آن‌چنان که بالاتر از آن تصورشدنی نیست. آنها آن روح‌ها و مغزها و فکرهای بلند و بزرگی هستند که قرآن در مشتشان است، خودشان یک قرآنند، هرکدامشان یک قرآنند؛ در این هیچ حرفی نیست، اما اینکه امام علیه‌السلام قرآن را خیلی خوب می‌داند، به این معنا نیست که بنده و جناب‌عالی یک کلمه‌اش را هم نمی‌فهمیم، یک قشر^۲ از قرآن را هم نمی‌توانیم بفهمیم. این جمله درست است که ائمه هدی علیهم‌الصلوة‌والسلام آگاهان و دانایان به قرآنند، اما منظور گوینده این نیست که امام را بالا ببرد؛ منظور آن‌کسی که این حرف را می‌زند این است که تواز قرآن دور بمانی، مثل آن بنده خدایی که می‌گفتند نماز بخوان، گفت ای آقا، اگر نماز آن بود که مولا^۳ علی کرد، من چرا دیگر نماز بخوانم. گفت:

گر نماز آن بود کان مظلوم کرد دیگران را زین عمل محروم کرد

این منطق هم همان منطق است. اگر آنها قرآن را می‌فهمند، ما و شما دیگر چرا لای قرآن را باز کنیم؟ ای بیچاره! ای محروم! ای محروم از معارف قرآن، وای به حالت! وای به حالت! وای به حالت که قرآن را نمی‌فهمی، اما بیشتر وای به حالت اگر آنکه خودت نفهمی، نگذاری مردم هم بفهمند. اجازه ندهی مردم تشنه‌کام هم از این چشمه فیاض و جوشان بهره ببرند. وای به حالت! وای به حال آنهايي که مردم را از قرآن دور می‌کنند، از قرآن می‌زمانند، به بهانه‌ها و معاذیر^۳ گوناگون، نمی‌گذارند مردم قرآن را باز کنند

۱. حدیث شماره ۱۵

۲. پوسته

۳. (عذر)، جمع معذار، بهانه‌ها

به قصد فهمیدن، وای به حالشان! و شما بدانید برادران و خواهران، که امروز سر و کار ما با قرآن است. همان طوری که پیغمبر خدا فرموده است: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^۱ آن روزی که فتنه‌ها مثل پاره‌های شب سیاه بر زندگی شما سایه بیفکند، بر شما باد به قرآن، کی است آن روز؟ فتنه‌های تاریک مثل شب را نمی‌بینیم؟ راه‌های عوضی را درمقابل چشم‌های نابینا و نزدیک‌بینمان مشاهده نمی‌کنیم؟ دزدان و غول‌ها و راهزن‌ها را از هرسویی و به هرشکلی، چشم بینا نمی‌بیند؟ پس کی باید به قرآن رجوع کرد؟ برای کی است؟ برای وقتی که امام زمان صلوات‌الله‌علیه بیاید؟ او که خودش قرآن ناطق است؛ امروز روزی است که به قرآن مراجعه باید بکنیم. شرط اولش این است که قرآن را بفهمیم.

بنده دو قسمت از آیات مربوط به بحث امروز را پیدا کردم، شما بگردید ده قسمت دیگر پیدا کنید. توصیه می‌کنم به برادران، به آنهایی که می‌توانند قرآن را بفهمند؛ یعنی ظاهر جملات قرآن را، ترجمه‌های عربی به فارسی را توجه پیدا بکنند که حتماً مراجعه کنند، آنهایی که نمی‌توانند، در خودشان این امکان را، این توانستن را، به وجود بیاورند. عربی بخوانید، قرآن یاد بگیرید، درس قرآن یاد بگیرید، خودتان را با قرآن مأنوس کنید، رفیق کنید با قرآن. هر روزی و هر ساعتی که بی‌انس با قرآن بگذرد، مایه حسرت است. قسمت اول از سوره انعام است. البته لحن قرآن را باید توجه داشته باشید. قرآن مثل کتاب‌های معمولی، این جور نیست که بگوید فصل چندم درباره معنای اطاعت و عبادت، این جوری نیست. سطح بیان و مطلب قرآن و گوینده قرآن، از این سطح‌های معمولی بسیار بالاتر است. برای پروردگار عالم، همه کائنات و موجودات در یک سطح هستند، لذاست که آن چنانی که موقعیت وحی ایجاب می‌کرده، آیه‌ای در موردی آمده. از اشارات آیه، از تعبیرات و جملاتی که در آیه هست، از کیفیت سیاق آیه، مطلب مورد نظرتان را پیدا کنید.

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا» آیا جز خدا کسی را به عنوان حکم بپذیریم و طلب کنیم؟ حکم را در تفاسیر گفته‌اند هم به معنای داور است، هم به معنای حاکم است. آن کسی که انسان حکم را از او می‌خواهد، یعنی فرمان را از او می‌خواهد، یا داوری را از او می‌خواهد؛ به هر دو می‌گویند حکم. و خدای متعال هم بهترین داور است، هم بهترین حاکم است. فرمان را هم خدا باید بدهد، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^۲ بدانید که از آن خداست آفرینش و فرمان. خودش آفریده، خودش هم فرمان می‌دهد. «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا»

۱. حدیث شماره ۳

۲. اسلوب و روش، طرز جمله‌بندی

۳. سوره مبارکه اعراف / آیه ۵۴

آیا جز خدا، حاکمی، فرماندهی یا داوری طلب کنیم؟ «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» درحالی که خداست که این مجموعه را، قرآن را، با تفصیل، با تبیین، بدون اختلاط و امتزاج،^۱ برای شما فرستاده است. «مُفَصَّلًا» یعنی بدون اینکه خلطی در مباحثش باشد، بدون اینکه مطالبش قروقاطی باشد، بدون اینکه سخن غیر خدا در او مخلوط شده باشد. «مُفَصَّلًا» یعنی مُبَيَّنًا، با تبیین تمام و کامل.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» آنها که کتاب را به آنها داده ایم، «يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» می دانند که این قرآن نازل شده است از پروردگار تو به حق. حَقًّا از خدا نازل شده، از سوی خدا آمده، «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ» پس تو از مرددان و دودلان مباش - خطاب به پیغمبر است - مبادا مردد باشی! مبادا متزلزل و دودل باشی! تو که می دانی این کتاب از سوی پروردگار تو آمده، خدا کتاب را به تو داده و تو آگاهی، واقفی؛ مردد نشو، قاطع باش.

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» تمام شد، بسته شد، تخلف ناپذیر شد فرمان پروردگار تو، از روی راستی و از روی استواری. فرمان پروردگار این بود که سلسله نبوت ها بیایند، مردم را تدریجاً و تدریجاً به حد نهایی برسانند، بعد نبوت آخرین بیاید، انسان ها را درمقابل یک افق وسیعی، درمقابل یک میدان بی نهایتی قرار بدهد. وسیله سیر را، وسیله دویدن را، وسیله تکامل هرچه بیشتر را به آنها اعطا بکند، تا انسان ها بتوانند در این میدان تا بی نهایت بروند؛ «وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲ تا خدا. این فرمان پروردگار، این قَدَرِ پروردگار، این کلمه پروردگار بود و تمام شد، بسته شد، تخلف ناپذیر شد. «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» هیچ کس نیست که تبدیل و دگرگون کند کلمات و فرمان های او را، «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و اوست شنوا و دانا، شنوای آهنگ نیازهای باطنی شما و دانای به راه و رسم و شیوه لازم برای شما. او می تواند برنامه برای شما طرح کند و بریزد.

«وَأِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ»، ببینید چطور ذهن شنونده را آماده می کند. در جمله اول، در آیه اول، مسئله حکومت و داوری خداست که از همه اولی تر است به حکومت و داوری. در آیه دوم، مسئله، مسئله تخلف ناپذیری دین و فرمان خداست که دشمن و کافر و معاند و معارض، هر غلطی می خواهد بکند، بکند؛ فرمان خدا مُمضی است^۳ و تمام شده است. در آیه سوم، این است که از خواست ها و هواها و هوس ها نباید اطاعت کرد، از خدا باید اطاعت کرد. «وَأِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ

۱. (خلط) درهم شدن (مزوج) آمیخته شدن

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۵۶

۳. (مضی) رایج شده، امضا شده، قطعی شده

اللَّهِ» و اگر پیروی و اطاعت کنی از بیشتر مردم روی زمین، از اکثریت، «يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» از راه خدا تو را گمراه می‌کنند، «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» پیروی نمی‌کنند مگر گمان را، «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» و نیستند مگر آنکه تخمین می‌زنند. با پندار، با تخمین، با گمان، مردم عمل می‌کنند. آن کسانی که راه‌ها و شیوه‌ها و روش‌ها را برای زندگی مردم جعل می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند، آیا یقین دارند به صحت این راه‌ها؟ اگر از ساده‌دلی یقین کنند، باید آرزو کرد که یک چهل، پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه‌های محکم، خراب از آب درآمد. ببینند پیش‌بینی‌ها چگونه غلط از آب درآمد. یقین هم ندارند؛ «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»، با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، مردم دنیا را، جامعه‌های بشری را می‌خواهند اداره کنند، با تئوری. اما خدا با تئوری کسی را اداره نمی‌کند؛ با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی، انسان‌ها را به راه راست هدایت می‌کند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ»^۱ یقیناً پروردگار توست داناتر به حال آن کسانی که گمراه می‌شوند از راه او، «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» و او داناتر است به راه‌یافتگان و هدایت‌شدگان.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ». اینجا انسان با کمال تعجب، ابتدائاً، می‌بیند بعد از این مطالب کلی؛ اکثریت مردم را اطاعت نباید کرد، دنبال ظن و گمان و تئوری و فرضیه نباید رفت، فرمان پروردگار در مورد نبوت آخرین و در مورد دین، تمام و غیر قابل تغییر شده است؛ بعد از این حرف‌های کلی، یک دفعه می‌گوید که از آنچه که نام خدا بر آن برده شده است بخورید، گوسفندی را که با نام خدا کشتند، ذبح کردند، از این حق دارید بخورید، مسئله فرعی! در نظر انسان خیلی تعجب‌آمیز می‌آید که چه ارتباطی اینها باهم دارند. البته آنچه که به عنوان ارتباط، بنده هم بگویم، چیزهایی است که از روی تصور خود می‌گویم، شاهد قطعی بر این نیست. میدان برای فهم‌ها و فکرها و درک‌ها باز است؛ مطالعه کنند، تناسبش را پیدا کنند، اما به نظر ما هم چیزهایی می‌رسد.

اولاً در نظر پروردگار که بالاتر از این عالم و در سطح و افق مافوق تصور انسان قرار دارد، همان‌طور که گفتیم، همه مسائل در یک سطحند. برای خدا مسائل کلی مربوط به بشر با مسائل جزئی تفاوتی ندارند، همه‌اش یکی‌ست. برای خدا همه چیز یکی‌ست. برای پروردگار عالم، آنچه مایه سعادت انسان است، به عنوان یک فرمان مطرح است، فرقی نمی‌کند این فرمان جزئی باشد، فرعی باشد، مربوط به یک نفر باشد یا کلی باشد، عمومی باشد، مربوط به همه بشر باشد؛ اولاً.

ثانیاً، مسئله ذبح و تذکيه^۱ را درست بشکافیم. یعنی چه که نام خدا در هنگام ذبح کردن حیوانی که می‌خواهد انسان او را بخورد، باید آورده بشود. می‌دانید که مشرکان و قبایل و ملت‌ها و امت‌هایی که از توحید بی‌نصیب بودند، در هر مناسبتی، در هر موقعیتی، برای هر کاری، نام آن معبودان را می‌آوردند. «بِسْمِ الْمَسِيحِ»^۲ مثلاً، همچنانی که در روایات دارد در مورد مسیحی‌ها. و می‌دانیم که بت‌های دنیایی، قدرت‌های دنیایی هم، همیشه سعی می‌کنند نام خودشان را در افتتاح و سرآغاز و دیباچه هر کاری جا بزنند. هر کاری که به نام غیر خدا شروع شد، دارای جهت غیر خدایی‌ست قهراً. وقتی شما کاری را برای خاطر پول، برای خاطر هوای نفس، برای خاطر مسائلی از این قبیل شروع کردید، با آن نام، با آن یاد؛ این قهراً جهتش هم، جهت همان چیزی است که نام و یاد او را در حین شروع این کار بر زبان یا در مغز خطور دادید. کاری که با یاد پول انجام می‌گیرد و برای پول، جهتش جهت پول درآوردن است. تا آخر آن چنان سیر می‌کند که از آن پول در بیاید. اصلاً کار در جهت‌گیری، آن چنان حرکت می‌کند که جز پول هیچ چیز دیگری برایش مطرح نیست. اما کاری که با نام خدا، با یاد خدا شروع می‌شود، جهت‌گیری‌اش هم جهت‌گیری خدایی‌ست، جهت‌گیری‌اش هم جهت‌گیری طبق فرمان خدا و مناسب با امر پروردگار است. به ما می‌گویند که حتی ذبیحه را وقتی که می‌کشید، با نام خدا بکشید. یعنی ضروری‌ترین، اولی‌ترین نیاز شما که خوراک شماست، بایستی با نام خدا باشد، برای خدا باشد. شکمت را هم که پُر می‌کنی، برای خدا باید پُر کنی. نتیجه این می‌شود که شکم پر کردن اصل نیست، خدا اصل است. اگر یک وقتی احساس کردی که بخواهی شکمت را پُر کنی، از خدا دور خواهی افتاد، این را رها کن، پُرش نکن، بگذار گرسنه بماند، بگذار از گرسنگی بمیری و برخلاف جهت‌گیری خدایی حرکتی از تو سر نزنند. برای چه؟ برای خاطر اینکه شکم، اگرچه نیاز اصلی‌ست، اما در زندگی تو، اصل نیست، در زندگی تو اصل خداست و جهت‌گیری خدا. این را «بِسْمِ اللَّهِ» هنگام کشتن گوسفند به ما یاد می‌دهد، «بِسْمِ اللَّهِ» هنگام لقمه زدن و غذا خوردن به ما یاد می‌دهد.

با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی غذا خوردن را. با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی عمل جفت‌گیری را. با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی وارد شدن، رفتن، بیرون آمدن، توی خانه، درِ دکان، همه کار را. یعنی چه؟ یعنی تمام جهت‌گیری‌های زندگی‌ات برای تأمین هر نیازی، ولو نیازهای اولی، باید برطبق فرمان خدا و

۱. (ذک‌و) در لغت به معنای آتش روشن کردن است. در اصطلاح به معنای خارج کردن حرارت غریزی حیوان از بدنش است.

در جهت سبیل الله باشد. «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» نماز من، عبادت من، زندگی من، مرگ من، بله، حتی مرگ من، ابراهیم می‌گوید: «لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برای خداست، آن مدبّر و پروردگار امور عالمیان، «لَا شَرِيكَ لَهُ» که هیچ شریکی ندارد، هیچ شریکی ندارد پروردگار عالم، در هیچ یک از مناطق زندگی من، حتی در غذا خوردنم. نه فقط در نماز خواندنم؛ در حرکاتم، در تلاش‌هایم، در کوشش‌هایم، برای خدا شریکی قائل نیستم. این کشور وجود من، یکسره در اختیار خدا و قلمرو قدرت و فرمان اوست. ذبیحه را هم که می‌کشید، این جوری بکشید. اما کافر قرشی به صورتی، کافر غیر قرشی به صورت دیگری، وقتی ذبیحه را می‌کشد، وقتی گوسفند را می‌کشد، وقتی غذا می‌خورد، وقتی زندگی می‌کند، وقتی دکان را باز می‌کند، نه فقط به نام خدا نیست، به یاد خدا نیست، بلکه به نام غیر خدا و به یاد غیر خداست.

این ذبیحه را سمبل بگیرید، نام خدا در هنگام کشتن گوسفند را یک سمبل بدان. اگرچه خودش یک حکمی است، حکم فقهی است؛ البته باید نام خدا آورده بشود قطعاً، اما شما این را فرض کنید یک سمبلی، سمبل نیازهای اساسی و اصیل انسان، کشتن گوسفند؛ این باید با نام خدا باشد؛ یعنی چه؟ یعنی حتی اساسی‌ترین، بنیانی‌ترین، اولی‌ترین، اصیل‌ترین نیازهایتان را برای خاطر خدا بدانید، برای خاطر خدا بخواهید. لقمه نانی هم که می‌خوری تا گرسنگی‌ات برطرف بشود، برای خاطر خدا بخور، برای خاطر خدا گرسنگی‌ات را برطرف کن و نیرو در بدنت بدم. خب، پیداست نیرویی که برای خاطر خدا آمده به بدن انسان، برای خاطر خدا هم باید مصرف بشود. این نتیجه منطقی و دو دوتا چهارتا است. ببین چقدر دقیق است.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» بخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد شده است، «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» اگر به آیات خدا مؤمنید. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۲ چه شده است شما را، یعنی به چه دلیل، برای چه، «أَلَّا تَأْكُلُوا» نمی‌خورید، «مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» از آنچه نام خدا بر آن برده شده است، «وَقَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ» درحالی که خدا تفصیلاً، تبییناً، بیان کرده است برای شما، آنچه که بر شما حرام است، مگر در حال اضطرار؛ غیر از آن، همه چیز برایتان حلال است. «وَأَنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» بسیاری گمراه می‌کنند با هوس‌های خود، مردم

۱. سوره مبارکه انعام/ آیات ۱۶۲ و ۱۶۳

۲. سوره مبارکه انعام/ آیات ۱۱۹ و ۱۲۰

را، بدون دانشی، بدون بینشی. با صرفِ اهو و هوس‌های خود، مردم را به بیراهه و گمراهی می‌کشند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ» پروردگارِ تو همانا به متجاوزان و تجاوزگران، داناتر است. اینهایی که مردم را بدون داشتن علم و دانش، به بیراهه و گمراهی می‌کشند، طبق اشارهٔ این آیه، معتدینند، تجاوزگران، اعتداء و دشمنی‌کنندگان.

«وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» به کناری نهید آنچه را که گناهش ظاهر است و آنچه گناهش نهان و باطن است. یک کارهایی هست که اشکالاتش، عواقب سوئش ظاهر است؛ قتل نفس معلوم است که کار بدی است، بی‌جان کردن یک جاندار، بدون استحقاق، معلوم است که کار خلافی است؛ این گناه بودنش ظاهر است. یک کارهایی هم گناه بودنش درست، بارز و ظاهر و نمایان نیست، خیلی از چیزها را انسان نمی‌فهمد که این چقدر بزرگ است؛ سخن بدون علم گفتن، دنباله‌روی از غیر علم کردن، نام خدا و یاد خدا را سبک و کوچک شمردن، اطاعت از غیر خدا کردن، فرمان از غیر خدا شنودن و نیوشیدن، اینها یک چیزهایی‌ست که آدم خیال نمی‌کند این قدر مضرات و عواقب سوء داشته باشد، نهان است، پوشیده است گناه بودنش، لکن درعین حال، هر دورا بایستی کنار گذاشت؛ هر آنچه را که گناه است، چه آشکارا و چه پنهان. «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» بگذارید و واگذارید آن چیزهایی که ظاهرالاثمند، گناه بودنشان ظاهر است و باطن‌الاثمند، گناه بودنشان باطن و پوشیده است. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَکْتَرِفُونَ» آن کسانی که گناه را برای خود دستاورد قرار می‌دهند و کسب می‌کنند، سزا داده خواهند شد به اعمالی که انجام می‌داده‌اند. «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْکَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» مخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده است، «وَأِنَّهُ لَفِسْقٌ» این فسق است، از دین برون رفتن است. اهمیت یاد خدا و نام خدا را، اینجا رویش تکیه می‌کند.

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ»، بیشتر تکیه ما روی این تکه است. البته از اول این آیاتی که خواندیم تا اینجا، همین‌طور قدم به قدم اشاراتی بود که برای ما مفید بود، برای این مطلبی که اینجا بیان کردیم. البته هرچه بیشتر تدبر کنید، روشن‌تر می‌شود. اما قسمت عمدهٔ استدلال و استناد ما همین تکهٔ آخر این آیه است؛ «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به دوستان و هم‌جبهگان و هم‌بستگان خود الهام می‌دهند تا با شما مجادله کنند. شیطان‌ها و قطب‌های فساد و تباهی، آیدای خود، اولیای خود، هم‌جبهگان و پیوستگان خود را پر می‌کنند تا ببینند با شما بحث کنند، سربه‌سر بگذارند و مجادله کنند. شما تکلیفتان چیست درمقابل این اولیای شیطان؟ «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ

لِيُجَادِلُوكُمْ»، اما شما، «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» اگر شما از آنها اطاعت کردید، پیروی کردید، مشرکید. ببینید؛ مشرک، خیلی صاف. پس اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت درمقابل رحمان، شیطان درمقابل رحمان است دیگر، شیطان درمقابل خداست دیگر، اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت، یا اطاعت اولیای شیطان، یعنی مزدورانش، آلت فعل هایش، دوستانش، هم جبهه‌گانش، نوکرانش؛ اطاعت اینها موجب می‌شود که شما مشرک بشوید. «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ» و اگر اطاعت کنیدشان، «إِنَّكُمْ» همانا شما، «لَمُشْرِكُونَ» حتماً مشرکانید.

این یک فصل؛ قسمت دوم از سوره شعراست که آن را دیگر خیلی وقت نداریم ترجمه مفصل بکنم، یک ترجمه خیلی کوتاهی می‌کنم که تمام کنیم. جالب‌ترین و نافذترین بیانات در زمینه خیلی از معارف، چه در قرآن، چه در حدیث، به صورت تصویرها و صحنه‌سازی‌هایی از قیامت برای مردم بیان شده. یک مطلبی را وقتی می‌خواهند درست برای مستمع مجسم کنند - در احادیث هم همین جور است - روشن کنند تا در اعماق جان‌شان نفوذ بکند، صحنه‌ای از قیامت را برایش تصویر می‌کنند که این ماجرا در آنجا منعکس شده و اینجا از آن قبیل است. «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ نزدیک و فرا دست آمد بهشت برای باتقویان. روز قیامت را دارد می‌گوید، منتها بالحن گذشته می‌گوید. مضارع محقق‌الوقوع را در زبان عربی، با تعبیر ماضی می‌شود بیان کرد. «فَقَرَّبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^۲ یعنی خواهد شد.

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» و نزدیک و فرا دست آمد بهشت، در دسترس، از برای متقیان، «وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» و نمودار و پدیدار شد دوزخ از برای گمراهان و فریب‌خوردگان. غَوَايَتِ یعنی گمراهی، «أَغْوَيْنَاهُمْ»^۳ یعنی فریبشان دادیم. غاوین یعنی گمراهان، فریب‌خوردگان، گول‌خوردگان، این را می‌گویند غاوین. «وَقِيلَ لَهُمْ آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» گفته شود به آنان، به این فریب‌خوردگان گمراه، «آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» کجایند آن چیزها و کسانی که به جای خدا آنان را عبادت می‌کردید؟ کو؟ آن قطب‌هایی که در زندگی به آنها دل بسته بودید و عبادت آنها را می‌کردید، اینها کجایند؟ اینجا توجه کنید به کلمه عبادت، «تَعْبُدُونَ» آنها را عبادت می‌کردید. اما ببینیم چه هستند آنها، که اینها عبادتشان می‌کردند تا معنای عبادت معلوم شود.

«هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» آیا آن معبودان شما، شما را یاری می‌کنند؟ یا خود از سویی یاری

۱. سوره مبارکه شعراء / آیات ۹۰ تا ۱۰۳

۲. سوره مبارکه قمر / آیه ۱: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.

۳. سوره مبارکه قصص / آیه ۶۳

می شوند؟ «يَنْتَصِرُونَ» یعنی یاری می شوند خودشان. معلوم می شود این معبودها کسانی هستند که محتاج یاری شدند، پیداست انسان بودند این معبودها، نه از نوع سنگ و چوب و بت های بی جان.

«فَكَبِكُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٢٣﴾ وَجُنُودٌ اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ» پس به رو افکنده شوند در دوزخ، آنها، آن معبودان و «غاوون» و گمراهان و فریب خوردگان، دنباله روان فساد، «وَ جُنُودٌ اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ» و سپاهیان ابلیس همگی، هرکسی که به نوعی برای ابلیس کاری کرده، از برای ابلیس خدمتی انجام داده، در راه گمراهی خلق الله قدمی برداشته، به هر صورت، در قیامت جایگاه همه شان جهنم است، میعاد آنجاست. «قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» آن گاه در هنگامه خصومت با یکدیگر به جان هم می افتند؛ اینها به آنها، آنها به اینها؛ اینها گناه را به گردن آن پیشوایان می اندازند؛ پیشوایان گناه را به گردن اینها می اندازند؛ اینها می گویند شما نامردها بودید که ریسمان به گردن ما انداختید و ما را دنبال خودتان بردید، به زور، به جبر؛ آنها می گویند شما بودید که دنبال ما راه افتادید؛ هرکدامی ضربه ای، یک حربه ای علیه آن گروه دیگر ارائه می دهند و بیرون می آورند. «قَالُوا» گویند یا گفتند، «وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» درحالی که در دوزخ مشغول خصومت و جنگ و ستیز بودند؛ «تَاللَّهِ» سوگند به خدا، «إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بودیم ما در گمراهی ای آشکار. در گمراهی عظیمی بودیم، در گمراهی آشکاری بودیم. با آشکاری اش، نمی فهمیدیم گمراه بودیم، با اینکه اگر یک ذره به خود می آمدیم، می فهمیدیم که چه راه غلطی، چه راه بدی، چه مسیر خطرناک و چه عاقبت کشنده و مهلکی ست. با اینکه اگر یک مقدار فکر می کردیم، اینها معلوم می شد، درعین حال در این گمراهی ماندیم.

«تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکار بودیم. چه کار ما گمراهی بود؟ این کارمان؛ «إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» که شما را برابر می کردیم با پروردگار جهانیان. باید از خدا می ترسیدیم، از شما ترسیدیم؛ باید گوش به فرمان خدا می بودیم، گوش به فرمان شما بودیم؛ باید به سوی خدا و برای تقرب به خدا تلاش می کردیم، برای تقرب به شما تلاش کردیم؛ باید روزی را از خدا می خواستیم، از شما خواستیم؛ «إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» که شما را برابر قرار دادیم و مساوی با پروردگار جهانیان. «وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» گمراهمان نکرد مگر مجرمان و گناه کاران. «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ» دیگر امروز شفيعی نداریم، «وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» و دوست دلسوزی نداریم. «فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» کاش برگشتی بود ما را به دنیا تا مؤمن می شدیم. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» در این ماجرا و صحنه، نشانه ای است، پند بگیرید، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» در این سخن نشانه و آیتی است، «وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» بیشترینشان مؤمن و دارای ایمان نیستند.

ببینید اینجا، در این آیات، سخن از کسانی بود که مردم آنها را عبادت کرده بودند، بعد که درست در کوک حرف می‌رویم،^۱ می‌بینیم که عبادتشان به این معنا بوده که دنبال آنها راه افتاده بودند، آنها را برابر با خدا دانسته بودند، آنچه را از خدا باید طلب داشت، از آنها می‌خواستند، آنچه را که برای خاطر خدا نباید کرد، مراعات نظر آنها را می‌کردند.

۱. دقیق شدن روی حرف یا چیزی

روح توحید: نغی عبودیت غیر خدا

دایره‌ی توحید و روش موجدانه در زندگی در سراسر مباحثی اجتماعی، با تدبیر در برخی دیگر از آیات توحید و شرک، مشخص و واضحتر میگردد.

قرآن عبادت نکردن غیر خدا را برای موجد بودن کافی نمیداند و شرط دیگری را نیز بر آن میافزاید... و آن «اطاعت نکردن از رقیبان و معارضان خدا» است. این مطلب در فرهنگ قرآنی چندانی واضح است که در مراددی بر اطاعت و دنباله روی، نام عبادت نهاده شده و اطاعت کستگان غیر خدا، شرک معرفی شده است. با این بیان، عبادت خدا را که روح و معنای توحید است میتوان با تعبیر: «عبودیت و اطاعت انحصاری خدا» معرفی کرد و عبودیت و اطاعت غیر خدا را شرک دانست؛ چه در فرمانهای شخصی، چه در قوانین عمومی و چه در شکل و قواره و نظام اجتماعی. توحید، با این نغی معترضانه در آیات فراوانی جلوه میکند، از آنجمله:

أَعْبُدِ اللَّهَ اشْخِي حَلْمًا - آيا جز آئين و برنامه‌ی خدا، دار و نماز و نوازیی برگزینم.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُصَلًّا - در حالیکه اوست که این کتاب را (قرآن) که دارای احکام و معارفی واضح و مشخص است، نازل فرموده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكُفَّارُ يَلْمُونَ أَنَّهُ مَزْجٌ مِّنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ - و آنان که کتاب را بر ایشان داده ام میداند که آن بحق از سوی پروردگارت نازل گشته است.

فَلَا تَلْمُزْهُنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - پس زبهار از مردمان و شرک آوران مباش.

وَمِمَّا كَلِمَاتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا - فرمان و اراده‌ی پروردگارت - بر راستی و استواری - تمام گشته و به حقیقت رسیده
لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ - هیچ چیز، فرمانها و اراده‌های او را دگرگون نتواند کرد.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - و اوست شنوای دانا.

وَأَن يُطِيعَ الْكُفْرَ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ - و اگر بشیرین خلق روی زمین را اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه میسازند.

إِن يُبْعَثُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا خَيْرُونَ - آنجا که گمان را بر روی نمیکنند و جز این نیست که از روی پندار قضاوت
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّن يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ - یقیناً پروردگارت تو، با آنان که از راه او گم گشته و آنان که راه یافته اند داناتر است.

فَلَوْ مَا ذُرُّهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ - پس تاویل کنی از آنچه نام خدا بر آن برده شده است.

إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِنَا مُؤْمِنِينَ - اگر آیات او ایمان دارید.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا دَلَّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ ضَلَّ لَكُمْ مَآخِرُهُ عَلَيْكُمْ أَلَا مَا اضْطَرُّرْتُمْ إِلَيْهِ - چگونه است

که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است، نمیخوردید رجال آنکه بر شما حرام است در غیر صورت اضطرار، توضیح و تفصیل داده شده است.

وَأَنْ لَيْسَ لَكُمْ مِنَ الشَّيْءِ عِلْمٌ إِلَّا الَّذِي فَضَّلْنَا لَكُمْ - و همانا بسیاری کسان با هر سه خور و بلیدن دانش و آگاهی، مردم را
إِنْ رِيكُ هُوَ اعْلَمُ بِالْعَدِيِّ - یقیناً پروردگارتو بمجاز و زبان دانای تر است.

وَدَعَا ظَاهِرَ الْإِيمَانِ وَبَاطِنَهُ - و گذارید گناه آشکارا و پنهان را (گناهی که تأثیرات سوء آن مشهور یا پدید آمده است)

إِنَّ الدِّينَ يَكْتَسِبُهُ الْإِيمَانُ سِرِّيًّا بَلَاكًا وَبَعْرِيًّا - آنان که گناه بار میآورند سزای آنچه در آن فروخته اند بجای آن

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - و از آنچه بر آن نام خدا بر آن برده نشده مجزید حرام است حرامندیشد

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحِيْنَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ - و بیگنا شیطانیان به هدایت دوستان خود الهام میکنند تا با شما

وَإِنْ اطَّعْتُمْهُمْ إِنَّكُمْ لَمُسْرِكُونَ - و اگر شما از آنان اطاعت کنید بیشک مشرک خواهید بود

(سوره انفصام: ۱۲۱-۱۱۴)

وَأَرَلَنْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ - و نزدیک آورده شد بهشت برای متقین.

وَبَرِيَّةٍ الْجَحِيمِ لِلْعَاقِبِينَ - و پدیدار گشت دوزخ برای گمراهان و فریب خوردگان.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُعْبَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ - و بدانان گفته شد، کجا بندگان خود عبادت میکردید؟

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ - آیا شما را یاری میکنند یا خود از جای یاری میشوند؟

فَلْيَلْبِسُوا بَيْنَهُمْ وَالْعَاقِبِينَ - پس به رو در آستان درافتند هم آن معبودان و هم فریب خوردگان گمراه.

وَجِبْرِئُ ابْلِيسَ أَحْبَبُونَ - و سپاهیان ابلیس همگی.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ - فریب خوردگان گمراه دروغهای شمشیرهای دوزخ گویند:

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - بخدا سوگند که ما آشکارا در گمراهی بودیم.

إِذْ سَأَلْتُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ - چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر میکردیم.

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْجَاهِلِينَ - و ما را جز مجنون و گنجه پیشگان کسی گمراه نکرده.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ - و اکنون هیچ شفاعتگری نداریم.

وَأَصْدِقِي حَمِيمٍ - و نه دوستی مهربان و خیرخواه.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُرُنَ مِنَ الْزُجُجِينَ - کاش دنیا بارگشتی میداشتیم تا از مؤمنان میشدیم ...

إِنِّي فِي ذَلِكَ لِآيَةٌ وَمَا كَانَ الْأَكْرَمُ مُؤْمِنِينَ - حقا در این صحنه، آیتی است و بیشترین آنها مؤمن نیستند (سوره شعراء: ۱۰۳-۹۰)